

# تأثیر تجددگرایی در کشورهای غیر غربی

(مورد آفریقا)

لوپز ترجمه سید محمود موسوی

## مقدمه

رویگرد من در این مسأله، رویکرد یک دانشجوی فلسفه آفریقایی است. اما فلسفه چه سخنی برای ارائه در مقاله ای که موضوعش ارزیابی الهیاتی تجددگرایی است دارد؟ به نظر می رسد که این مسأله بیشتر به الهیات و علوم دینی مربوط می شود تا فلسفه. پرسش دیگر آن است که آیا با چشم انداز فلسفی می توان از «تأثیر تجددگرایی در کشورهای غیر غربی» سخن گفت؟

از فیلسوف می خواهند که پدیده ای را فی نفسه تفسیر کند تا سرانجام، معنایی فراتر یافته و «جایگزینی محتمل» یا امکان «شناخت آن پدیده را به شیوه ای متفاوت» بیان کند. اما ظاهراً گستاخانه است برای فیلسوفی که در این باره یا در زمینه هر علم دیگر، به گونه ای جبران ناپذیر، غیر حرفه ای است. فلسفه، با این که به تعبیر هگل، همواره از همه دیرتر، از گرد راه می رسد، با این حال چیزی برای عرضه در این باره که جهان چگونه باید باشد، دارد. وظیفه فلسفه آن است که این مسائل را، که معمولاً در قالب الفاظ و مفاهیم علوم اجتماعی بیان می شوند، در چارچوبی به مراتب بحث انگیزتر که عموماً انسانی و حتی مابعدطبیعی است، جای دهد. ولی در آفریقا ما در صدد برآمدیم تا معنای واقعی را صرفاً در قالب مفاهیم دینی لمس کنیم. فلسفه طرحی کلی فراهم می آورد تا علوم دینی بتوانند به تفسیر و شرح و بسط استدلالهای فلسفی و علمی بپردازند.

به نظر من، در پرداختن به این مسأله اخلاقی باید سخن آخر را در ادیان جستجو کرد؛ زیرا برای پرده برداشتن از ژرف ترین معنای موقعیت کنونی و گشودن راههای نوین به سوی آینده ای بهتر، یا دست کم آینده ای با رنج کمتر برای موننتو (muntu)، ادیان در مقایسه با فلسفه از موقعیت بهتری برخوردارند.<sup>۱</sup> ما در این تحلیل به دو نکته اساسی خواهیم پرداخت. در ابتدا و از همه مهم تر، تحولات عظیمی را که در آفریقا در جریان است و چالشهای اخلاقی ای را که این تحولات برای مردم آفریقا ایجاد می کنند، در یک نگاه کلی مورد بررسی قرار می دهیم. در مرحله بعد، خواهیم کوشید تا الگویی «بدیل» از سنت ارتباطات آزادی بخش را به عنوان اخلاق ارتباطات برای موننتو معرفی کنیم. این الگوی بدیل در حال حاضر، چیزی بیش از پیشنهاد برای کشف و اکتشاف فراتر نیست.

درآمدی به موقعیت کنونی

### ۱. تحولات عظیم و مونتوها

یکی از برجسته‌ترین جنبه‌های اساسی که آفریقای امروزی را توصیف می‌کند، دگرگونی ژرف تاریخی‌ای است که هم اینک در جریان است. این دگرگونی، که آشکارا پدیده‌ای است بسیار مهم، عملاً تمامی ابعاد حیات مردم آفریقا را مورد تهاجم قرار داده و بی‌وقفه نگرش آنها و، از همه مهم‌تر، شیوه سامان‌بخشی زندگی‌شان را دگرگون ساخته است. بنابراین، تأمل دربارهٔ تأثیر عظیم تجددگرایی در آفریقای معاصر نمی‌تواند از تحلیل عمیق استحاله فرهنگی که عملاً بر زندگی تمامی مردم آفریقا تأثیر گذارده دور بماند. با تحلیل همین تحولات تاریخی است که آدمی می‌تواند «بیماری اخلاقی»‌ای را که در حال حاضر در آفریقا شیوع یافته، ریشه‌یابی کند.

مسائل بنیادین را نوعاً در قالب این دو موضوع خلاصه می‌کنند: یکی مبارزه برای حفظ میراث فرهنگی-سنتی «مونتو» و دیگری تجددگرایی؛ یعنی دشمنی به مراتب خطرناک‌تر که در جای جای آفریقا و در روح و روان «مونتو» نفوذ کرده است.<sup>۲</sup> روشن است که میان این دو موضوع، ارتباطی دائمی و منطقی وجود دارد که تا اندازه‌ای در تصدیق به فرهنگ مونتو سودمند می‌افتد. از سوی دیگر، این ارتباط منطقی به خصیصه‌ای از خود جامعه مبدل گشته است؛ از جمله جوامعی که از امتیاز «لایه دوم طبیعت (جوامع دارای فن آوری)» برخوردارند.<sup>۳</sup> فیلسوفان آفریقایی با وجود تلاش‌های متفاوتی که برای حل این معضل دارند، این دو پرسش را پیش می‌کشند:

(۱) عصر نوین تا چه میزان به مردم آفریقا این امکان را می‌دهد که برای همیشه به حفظ هویت خویش پرداخته، جدا از سایر شهروندان این جهان، از بیگانگی از خویش در امان مانده و به صورت نمادی از گذشته از یاد رفته باقی بمانند؟

(۲) میراث فرهنگی مونتو تا چه حد می‌تواند در قاره‌ای که پیوسته طعمه تجددگرایی است، به حیات خود ادامه دهد؟ این دو پرسش را بسیاری «اصل وحدت بخشی» می‌دانند که در پس جریانهای مختلف فکری در فلسفه آفریقایی قرار دارد. در این روزگار، از خود بیگانگی مادی و معنوی مردم آفریقا و مونتو باید در کانون مباحثات جای گیرد. آفریقا خود را در محاصره می‌بیند. سیطره و بندگی در برابر غرب، زمانی طی دوران استعماری که «جهان» و سنتهای فرهنگی ما

ریشه کن شده تلقی می شدند، به شکلی آشکارتر و وحشیانه تر بر ما تحمیل شد. امروزه این سیطره به شکلی دیگر تجربه می شود و حیات مادی و معنوی ما را دستخوش وضعیتی ساخته که میان دو جهان متعارض فرو می ریزد: یکی جهان وفاداری و پایبندی به پدران آفریقایی و روح آفریقا، و دیگری جهان تجددگرایی. در واقع، هر روز که می گذرد ما بیشتر به این امر آگاه می شویم که تجددگرایی غرب رفته رفته جهان سنتی معمول مونتو را تحلیل می برد؛ به طوری که از دست دادن سنتها، به مرور ایام، امری عادی تلقی خواهد شد. این امر شاید تا حدی، احساس تقصیری را که وجدان آفریقاییان را می آزارد توضیح دهد. ما خود و فرهنگمان را رویاروی فرهنگ جدیدی از غرب می یابیم، گویی که با سرنوشتی مواجهیم که هر دو گروه را به دام می افکند؛ هم کسانی را که در برابر آن مقاومت می کنند و هم کسانی را که می کوشند پیروانی وفادار برای آن شوند.<sup>۴</sup> اینها همه بدان معناست که ما به انحای مختلف بردگان غریب و تابع سرنوشتی ناشناخته که ما را دم به دم از سازمان اجتماعی سنتی و فرهنگ سنتی مان دور می سازد. ما خود را در کانون برخوردی تاریخی و سوگناک میان دو جامعه و دو نوع فرهنگ می یابیم. آنچه در این دگرگونی تاریخی مورد بحث است این است که آیا ما می توانیم با آزادی یا بردگی، حیات خود را به سوی آینده ای که توان انتخابش را نداریم، ادامه دهیم. خطری که در این وضعیت از تعارض و مبارزه درونی هست این است که انتخاب آزادی و بردگی، به معنای انتخاب حیات و مرگ ارزشهای سیاهان و هویت مردم آفریقا است.

همین وضعیت شبه احتضار است که وجدان ما را واژگون ساخته و انگیزه ما را برای این که بتوانیم یک آفریقایی کامل باشیم، از ما ربوده است. با این حال، چالشی که تجددگرایی متوجه ما ساخته از اهمیت حیاتی برخوردار است و جالب تر آن که، فایق آمدن بر آن در تاریخ مونتو آسان می نماید. جریانهای مختلفی که در اندیشه فلسفی آفریقایی مشاهده می شود، جملگی به این چالش پاسخ می گویند و هر یک راه حلهای خاص خود را ارائه می کنند.

یکی از این جریانهای فکری، فلسفه قومی یا به تعبیر دقیق تر، جریان فلسفی با تکیه بر ویژگیهای نژادی است که گاهی به نظر می رسد نوعی فرار یا جست زدن به درون سنت و پناه بردن به جوامع آفریقایی گذشته های دور به شمار می آید. چنین می نماید که تنها راه حل منطقی رویارویی با این برخورد و تنازع آن است که آدمی به این تنازع پشت کرده، به آثار برجای مانده از سنتها و فرهنگهایی که یادآور گذشته بسی انسانی ترند پناه جوید. این جریان فلسفه آفریقایی از ما

نمی‌خواهد که اصلی نوین و جهت بخش ارائه کنیم یا سعی کنیم دلیلی تازه برای آزادی خود بیابیم؛ بلکه بیشتر می‌خواهد دگربار، خرسندی جامعه‌ای منسجم و آرام را که در آن، اسطوره‌هایمان می‌توانند نقشی ماندگار در شکل دادن به تصورمان از زندگی فردی و اجتماعی ایفا کنند، بازیابیم.

از سوی دیگر، این جریان ایدئولوژیک ضرورت مبارزه برای آزادی را می‌پذیرد و جستجوی نجات از طریق بازگشت آسان به گذشته دور را فرو می‌نهد. شواهد ارزش داشتن این راه حل در ارتباط تنگاتنگی است که این جریان فکری میان سیاست و مبارزه برای آزادی در کشورهای مختلف می‌بیند. این اندیشه به آرزوهایی از شرایط سلطه و ستم دل بسته است. از همه مهم تر، جستجو برای شیوه‌های مناسب دستیابی به آزادی و کمک به تجددگرایی برای فایق آمدن بر مشکلات است. اما هنگامی که به سطحی و گذرا بودن مزایای ادعایی تجددگرایی پی ببرند، مخفیانه از

اسطوره سنت روگردان شده، فرار از ایدئولوژی به عنوان کشف اسطوره‌ها را پنهان می‌دارند. از دیدگاه جریان فلسفه انتقادی آفریقایی، دقیقاً همین بازگشت به اسطوره‌هاست که موضوع نقد قرار می‌گیرد و با توش و توانی یکسان به مبارزه با جریان فکری متکی بر فلسفه نژادی می‌پردازد. جریان فلسفه انتقادی در آفریقا، عملاً سمت گیری فیلسوفان جریان فکری ایدئولوژیک آفریقا را در مجموع می‌پذیرد. اما مشکل آنها در تحقق بخشیدن به این پروژه است. فیلسوفان سنت انتقادی تنها راه حل و رویکردی را که فرد می‌تواند در جستجوی آزادی و بنا کردن واقعیت تاریخی مونتو دنبال کند، توسل به استدلال منطقی می‌دانند. به نظر اینان، باید دو اصل فلسفی را مفروض داشت: استقلال بحث و گفتگو (لوگوس [=منطق])، و ظهور فرد به عنوان بازیگر اصلی در میدان بحث و منطق. لازمه این امر بیش از هر چیز آن است که نه تنها اسطوره‌ها را به کنار نهیم، بلکه نقشی را که تاکنون در شکل دادن به جوامع آفریقایی داشته‌اند به نقد کشیم.

سنت انتقادی فلسفه آفریقایی بر این امر نیز احتجاج می‌آورد که استدلال منطقی باید توسعه و گسترش یابد. مشکل اینجاست که تنها راه مناسب برای این توسعه را شیوه جذب علوم و فن آوری غرب می‌دانند. تنها با مهارت یافتن در دانش و فن آوری غرب می‌توان شالوده صنعتی جوامع آفریقایی را پی‌ریزی کرد. از همه بالاتر، جوامع آفریقایی باید به «روحیه علمی» دست یابند. از نظر فلسفه انتقادی، این به آن معناست که هیچ جنبه مهمی از دانش و هیچ نهاد مهمی را نمی‌توان خارج از منطق علمی و فنی، و از جمله سازمان عقلانی غرب صنعتی، جای داد. همه امور را باید از طریق بحث آزاد، آزمایش و اثبات تجربی به انجام رساند. بنابراین، در جستجوی حیات آفریقا، از همه مهمتر آن است که برای حصول اطمینان به آموزش علمی و فنی کامل، تأثیر اسطوره را به کنار نهیم و بدین سان، اقوام مختلف آفریقایی برای حل مشکلات هویت و توسعه، منطق مشترکی را خواهند یافت. اگر بخواهیم معیاری از حقیقت به دست دهیم، باید مطالب مبتنی بر اسطوره‌ها را از زبان، روابط اجتماعی و مباحثات عمومی، اعم از نظری و عملی، بزدا کنیم. تنها از طریق بحث آزاد می‌توانیم به توافقی عام در میان اقوام مختلف آفریقا درباره طرح بنیادین خود، یعنی کشف و تحقق فاعلیت انسانی، دست یابیم و تعریفی از «ما» به دست دهیم، که بیانگر توانایی درک هویت ما سیاهان و مردم آفریقا باشد؛ هرچند مشکلاتی عظیم در این راه وجود دارد که باید آنها را از سر راه برداشت. به نظر من، تأمل اخلاقی باید دقیقاً در راستای تحقق بخشیدن به هویت جمعی ما سیاهان و آفریقاییان قرار گیرد.

در بسیاری از بافتهای آفریقایی، هنگامی که سخن از اخلاق به میان می‌آید، معنایی که از همه بیشتر به ذهن متبادر می‌شود، همان نظام سنتی از اخلاق است. در درون آفریقا میراث فرهنگی دین، سیاست و نهادهای اجتماعی همچنان پابرجاست؛ هرچند تعیین جایگاه و نقشی که این میراث در زندگی روزمره مونتو، به عنوان یک فرد یا جامعه، دارد به طور روزافزون دشوارتر می‌نماید. این بدان معناست که آفریقا عناصری از گذشته را همچنان زنده و پابرجا می‌دارد. تقریباً در تمامی کشورهای آفریقایی، ارزشها و نظامهای سنتی اخلاقی هنوز برای فرهنگهای ما چارچوبی اساسی مشخص می‌سازند. هرچند این اخلاق در مناطق روستایی بیشتر مشاهده می‌شود، زندگی در شهرهای بزرگ و کوچک نیز هنوز جهان بینی آفریقایی را در سازمان بنیادین فرهنگ به نمایش می‌گذارد؛ هرچند در ظاهر، جهان بینی مدرن بر آنان تحمیل شده است. کار نیک اخلاقی که شایسته انسان نیک سرشت است، کاری است که خیر و

صلاح گروه اجتماعی را حفظ، تضمین، تقویت و احیا کند... کار ناپسند اخلاقی کاری است که مانع گسترش گروه و عضویت افراد جدید در گروه شود. به همین جهت است که تخطی از هنجارهایی چون کوتاهی در انجام شعایر مقدس برای تقدیس مردگان یا اعمالی جهت باروری، عملی ناشایست قلمداد می‌شود.<sup>۵</sup>

جامعه سنتی آفریقایی الگوهای رفتار اخلاقی اش را منطبق بر این معیارهای اخلاقی، اما به شیوه‌ای بسیار عینی، پرورده است. یعنی مردان و زنان، قبل از هر چیز به کمال اخلاقی شان شناخته و تحسین می‌شوند. الگوهای متقابلی نیز وجود دارد؛ مردان و زنانی که رفتار اخلاقی شان میان حال دانسته شود، دیری نمی‌پاید که مورد اعتراض خانواده و جامعه قرار می‌گیرند.

با این احوال، شرایط نوین زندگی، ثبات اخلاق سنتی مونتو را عمیقاً برهم زده و عصر جدیدی برای تحول آنان پدید آورده است. اشتباهات مکرری است که در داوریه‌های اخلاقی و در نتیجه، رفتارهای کاملاً نابسامان اخلاقی مشاهده می‌شود، شاهد این سردرگمی اخلاقی است. سودایی که تجددگرایی در سر می‌پروراند آن است که هم ارز با کارایی، سرعت (بویژه در زمینه اطلاعات و ارتباطات اجتماعی)، راحتی و آسایش قلمداد شود. به همین جهت، تجددگرایی به ابزاری برای وارد کردن نظام‌های جدید ارزشی، آداب و رسوم دیگر و بویژه ارزشهای غربی در زندگی مردم آفریقا بدل شده است. مردم آفریقا با اتخاذ شیوه‌ای نوین از زندگی، تعارضی عمیق در سلوک اخلاقی و آهنگ زندگی روزمره خود افکنده‌اند. از نظرگاه دینی، تجددگرایی ارتباط نزدیکی با معرفی مسیحیت به عنوان دین آسمانی دارد.<sup>۶</sup> چرا که این دین، حتی زمانی که مفهوم انسانیت و اخلاق بر محور عشق و محبت را تعلیم می‌دهد، مردم مونتو را با خدایی شخصی، که مستقل از عالم و آدم است، آشنا می‌سازد. در برابر دیدگاه‌های دینی کهن، که وحدت عمیق انسان را با کل خلقت آموزش می‌دهند، دیدگاه نوینی نسبت به جهان هستی مطرح می‌شود که وحدت میان سه واقعیت جدا از هم، یعنی خدا، انسان و عالم غیر انسانی، را تعلیم می‌دهد. این شناخته‌های جدید از واقعیت، نظام سنتی اخلاق را به سردرگمی عظیمی افکنده است. در واقع، مردم آفریقا از روزگاران بسیار دور عمیقاً به جهت بخشیدن به زندگی خود در افق‌های برجا مانده از نیاکانشان متعهد بوده‌اند و مناسک و دستاوردهای پدران خود را گرامی داشته و به نسل‌های بعدی

سپرده‌اند. اما امروزه وضعیت به کلی دگرگون شده است. نه تنها در داوریه‌های اخلاقی تعارض افتاده، بلکه ارزشهای اخلاقی سنتی که در زندگی روزمره مونتو وجود داشته نیز از دست رفته است.

## ۲. پاره‌ای از مشکلات اصلی اخلاقی امروزه

مطالعاتی که در زمینه اخلاقیات مردم آفریقای سالهای ۱۹۲۵-۱۹۶۰ انجام گرفته، تماماً معطوف به دینداری آفریقایی بوده است. تحقیق تمپلز، شاید، یکی از بهترین نمونه‌ها باشد.<sup>۷</sup> در این مطالعات بر سحر، جادوگری و فیتیشیسم آفریقایی بسیار تأکید شده است. کسانی در صدد بودند تا با نفوذ به عمق جهان بینی آفریقایی، آن را به مثابه نظامی فلسفی توصیف کنند. ویژگی این دوران، تحقیقات آفریقاشناسان اروپایی است که می‌کوشیدند به جهان عقاید و سنن سیاهان، که آن را تافته جدا بافته می‌انگاشتند، پی ببرند.

دوره دوم از دهه ۱۹۶۰ آغاز شده و تا به امروز ادامه دارد. توجه به دینداری سیاهپوستان آفریقا کاملاً از میان نرفته است؛ اما ویژگی بارز این دوران، توجه به مسائل اجتماعی یعنی مسائل اخلاق اجتماعی است. پاره‌ای از مهم‌ترین مسائل اخلاق اجتماعی که مورد بحث قرار گرفته‌اند، به این شرحند:

الف) مسائل مربوط به اخلاق خانواده، بویژه ازدواج: در این بخش تأکید اصلی بر فروپاشی خانواده در برابر تجددخواهی، بزهکاری نوجوانان و ضرورت شیوه‌ای نوین از تعلیم و تربیت کودکان در خانواده است.

ب) مسأله اخلاق جنسی: سهولت سقط جنین، بی‌بندوباری جنسی، تنظیم خانواده و مانند آن.

ج) در عرصه سیاسی-اجتماعی: نقض مکرر حقوق و قوانین اساسی از سوی رهبران سیاسی، فساد سیاسی، استعمار و تجاوز به حقوق دیگران، شکنجه در سطح وسیع، بی‌توجهی کامل به بحرانهای اقتصادی و اجتماعی.

د) در زمینه اطلاعات و وسایل ارتباط جمعی: ناتوانی این وسایل برای فراهم آوردن اطلاعات اساسی برای عموم، تبلیغات زاید دولتها، سانسور در مقیاسی وسیع از جانب مقامات دولتی، انتشار اطلاعات نادرست از سوی دولتها و وسایل ارتباط جمعی، در زمینه مسائلی که برای افکار



عمومی از اهمیت بسیاری برخوردارند، دستمزد ناچیز روزنامه نگاران و دیگر افراد دست اندرکار در وسایل ارتباط جمعی و گاه ملزم ساختن آنان به کار بی اجر و مزد به مدت چند ماه.

زمینه بحث انگیز دیگر، فقدان سیاست فرهنگی در وسایل ارتباط جمعی آفریقا است. نمونه آن پخش انبوهی از رمانهای کوتاه از طریق این وسایل است، برای پرکردن ساعات یا صرفاً به این دلیل که اینها ارزانترین برنامه های موجود بوده اند. پخش تصویری این گونه رمانها برای ذائقه و حساسیتهای اخلاقی مردم آفریقا زیانبار است و اغلب هیچ ربط و نسبتی با فرهنگ کشورهای که در آنها نمایشی داده می شوند، ندارند.

به نظر می رسد که پیشرفت ارتباطات با چنان سرعتی در حال انجام است که امکان تعریف یک نظام اخلاقی خاص را از ما ربوده است. نباید وسوسه شویم که به گذشته صورتی آرمانی بخشیم، اما با این همه باید توجه داشته باشیم که رفته رفته، آفریقا به قاره ای با ویژگی تبادل ناپذیری بدل می شود. نظرپردازیهای بی پایه و دور از واقعیت، شهادتهای دروغ، و تبانی علیه دوستان و اعضای خانواده و همکاران نزدیک، همه گواه این مدعايند. فقدان ارزشهای اخلاقی در زندگی روزمره آفریقاییان باعث شده است تا آنان کلاه برداری، فقدان مسئولیت شغلی، بی حرمتی به قوانین، فقدان صداقت و شرح صدر، بی احترامی به انسانهای دیگر و رخت برپستن روحیه سخاوتمندی را چونان رفتارهایی قابل قبول تلقی کنند. همه چیز در خدمت پول و نفع شخصی؛ مردم دیگر روحیه تعاون، خوشامدگویی، همبستگی، حرمت نهادن به زندگی دیگران و در یک کلام، همه صفاتی را که از ویژگیهای جامعه سنتی به شمار می آید، از یاد برده اند. در بعضی از بافتها، شاهد گسترش مصرف مشروبات الکلی و مواد مخدر هستیم که اغلب برای رهایی از افسردگیهایی که محصول وضع کنونی آفریقا است به آنها پناه می برند.

قبیله گرایی که زمانی در آفریقا پایه و اساس همبستگی و وفاداری به شمار می رفت، امروزه براساس همان شعار معروف «تفرقه بینداز و حکومت کن» به ابزاری سیاسی برای ایجاد نفرت و دامن زدن به اختلافات میان جوامع بدل شده است.

در اینجا قصد ما آن نیست که پیچیدگی فروپاشی اخلاقی را توضیح دهیم، بلکه تنها این نکته را یادآور می شویم که بحران جاری، با شگفتی تمام، زمینه گونه ای از رنسانس اخلاقی را برای مردم آفریقا ایجاد کرده است. ما شاهد کشف دوباره ارزشهای اخلاقی هستیم که می تواند توانی تازه به اندیشه اخلاقی آفریقایی ببخشد و از همه مهم تر، حیاتی دوباره در کالبد مردم آفریقا، که به

مبارزه برای واقعیت بخشیدن به خود و جامعه خود شوق می‌ورزند، بدمد. باید اذعان کرد که مردم آفریقا در دوران معاصر چنان از فرهنگ سنتی خود بیگانه شده‌اند، که برای بازگرداندن شور و نشاط به زندگی خود لازم است دگربار، زندگی و آداب و سنن خود را بازآفرینند. مردم آفریقا باید این امید را بازیابند که حرمت نهادن به ارزشها و حقوق مسلم و غیر قابل انتقال، امری است شدنی. بازیابی احساس هدفداری در زندگی ای میسر است که آدمی برای رسیدن به آرمانهای خود و دیگران با صداقت و سخاوت، آن را سپری کرده باشد؛ یعنی این که می‌توان زندگی «معنادار»ی

را گذارند.

مردم آفریقا پس از سالها مبارزه با استعمار و مبارزه پیگیر با استعمار نو، همچنان باید مبارزه به مراتب دشوارتر درونی را پی گیرند. هدف این مبارزه ایجاد جامعه ای است مبتنی بر ارزشهایی چون هماهنگی اجتماعی، ارتباط به عنوان وحدت و سهم بودن در ارزشهای مشترك، و مشارکت همگانی در واقعیت بخشیدن به فرهنگ و تاریخ جامعه.

در چنین جامعه ای الگوهای بومی از عدالت توزیعی و مشارکتی و بازگرداندن احترامی عمیق به قداست زندگی انسانی در بافتهایی نوین توسعه می یابد و در سطحی فلسفی تر مردم آفریقا احساسی را که نسبت به ارزش مطلق نیکی، حقیقت و زیبایی به عنوان پایه ای برای آرمان انسان درستکار و عادل داشته اند، باز می یابند.

به سوی اخلاقی نوین در قلمرو ارتباطات آفریقا

### ۱. اخلاق و ارتباط

(...) اگر آنچه به عنوان علم باید عرضه شود، گنج کننده باشد در آن صورت به عنوان هنر انتقال یافته است. (...) اما این نیز هست که آنچه باید به منزله هنر عرضه شود، به صورت علم انتقال می یابد. سردرگمی عصر جدید دقیقاً در همین انتقال نهفته است؛ یعنی کوشش برای عرضه کردن اخلاق به منزله علم. (...) امروزه ارتباطات به معنای فرآیندی است که فرد را به زور از اخلاق تهی می کند.<sup>۸</sup>

پیش از این، ضرورت کشف دوباره اخلاق را به عنوان روشی نوین از زیستن در حیات مونثو، به عنوان یک فرد و عضوی از جامعه، خاطر نشان کرده ایم. اخلاق معیار عمل انسانی است؛ معیاری که ارزشی واقعی، زمینه مند (contextual) و اختیاری به دست می دهد. کسی که بخواهد اخلاق را علم قلمداد کند، مثل آن است که بخواهد وجود انسانی را به چیزی در نظامی بسیار محدود از معیارهای تعریف شده، فروکاهد؛ در حالی که وجود انسانی امری فراتر از آن است که بتوان آن را در قالب معیاری تعریف شده عرضه کرد.<sup>۹</sup> اخلاق امری زیستنی است. تأمل اخلاقی نکته ای سرنوشت ساز در زندگی آدمی است. بنابراین، در نظر آوردن ارتباطات در اخلاق به معنای تأمل در باب هستی و عملکرد خود آدمی به منزله ارتباط برقرار کردن با خود است.

برقراری ارتباط به معنای مشارکت جستن در حقیقت، وارد شدن در گفتگو و سهیم شدن در مشترکات با دیگر افراد و برآوردن نیازهای آنهاست. از این رو ارتباطات به معنای انتقال پیام یا اطلاعات به دیگران نیست، بلکه به معنای تحرك و پویایی در جهت بخشیدن به زندگی، بایسته‌ها و تواناییهای مشارکتی و سهیم شدن و گفتگو پیرامون امور غیر قابل انتقال است. به نظر من، معنای این سخن آن است که نباید الگوی انتقال پیام با بهره‌گیری از فرستنده را، دست کم در این پژوهش، اساسی تر بلکه در تعارض با ارتباط اصیل در جامعه مونتو دانست. زیرا ارتباط در جامعه مونتو بر اساس سنت شفاهی است و به همین جهت الگوی مشارکتی را می‌طلبید. بر این اساس، چنین می‌نماید که الگوی مشارکتی بسی بنیادی‌تر و اصیل‌تر است و می‌تواند معنای برقراری ارتباط را تحقق بخشد. از این گذشته، از دیدگاه مونتو این الگوی مشارکتی برای «کشف مجدد، جنبه‌ای نوین از حضور جمعی» در آفریقا از همه قابل فهم‌تر و کارآمدتر است. الگوی مشارکتی، بویژه، برای کشف دوباره «بعدهی تازه از ارتباط» که توان برقراری ارتباط از طریق تماس مستقیم را می‌آفریند و توسعه می‌بخشد، سودمند است.

کارلو مارتینی خاطر نشان می‌کند که ارتباط اصیل نه تنها برای بقای نهاد خانواده و جوامع دینی و مدنی ضروری است، بلکه خود یک موهبت است. زیرا تلاش بی‌وقفه برای مشارکت در راز خداوند هدفی بس والا است.<sup>۱۰</sup>

در بحث از «اخلاق ارتباطات در آفریقای امروزی» مشکل‌سازترین واژه در این عنوان، همین واژه امروزی است. در واقع، جای این پرسش هست که آیا می‌توان اصولاً برای آفریقا اخلاق ارتباطات اندیشید؛ آفریقایی که برای تعیین هر نوع نظام اخلاقی، چنانکه پیشتر اشاره کردیم، با مشکلات عظیمی روبروست. امروزه در عصری به سر می‌بریم که بیش از هر چیز، قاطعانه «اخلاق ستیز» است؛ عصری که در آن بیش از هر زمان، آگاهی به «تمدن جهانی» مشهود است.<sup>۱۱</sup>

این نظر مورد پذیرش همگان است که در حال حاضر، مهم‌ترین کاری که پیش روی مردم آفریقا قرار دارد، اجرای طرح بنیادین بازیابی «هویت جمعی» است. در این مسیر باید نه به سنت آفریقایی بازگردیم، چنانکه فیلسوفان نژادی معتقدند، و نه در بست تجددخواهی را بپذیریم، چنانکه پاره‌ای افراد وابسته به جریانهای ایدئولوژیک و فلسفه انتقادی آفریقا می‌گویند. به اعتقاد من، باید خود را در موقعیتی قرار دهیم که بتوانیم از میان جریانهای مختلف، عناصری را که به

کشف «هویت جمعی» می‌انجامد، برگزینیم.

کشف هویت جمعی هم‌زمان با فلسفه معاصر آفریقا حاصل آمده است. این همان ضرورت و هدفی است که مکتب هرمنیوتیک از فلسفه آفریقا مطرح ساخته است؛ اما با این هشدار که ممکن است روشی که فلسفه آفریقایی به کار می‌گیرد طرحشان را به ناسازواری افکند. سرانجام، محصول تأملات این فیلسوفان نظیر تحلیل زبان، امثال و حکایات و نمادها که جملگی کاملاً به فلسفه ارتباطات مربوطند، دارای همان محدودیتهایی است که در یک فلسفه نژادی نظیر فلسفه تمپلز مشاهده می‌شود.

## ۲. آزادی - حقیقت

راز و رمز ارتباطات دقیقاً در توانایی برای آزاد ساختن دیگران نهفته است. به بیان دیگر، ارتباطات واقعی که آزادی را برای مردم به ارمغان می‌آورد، در این است که «پیامی را که مخاطبان انتظارش را می‌کشند» در اختیارشان قرار دهد. این بدان معناست که تأمل در باب اخلاق ارتباطات در آفریقای امروزی باید قبل از هر چیز، بر دو مفهوم به هم پیوسته یعنی «حقیقت» و «آزادی» استوار باشد.

با این حال، انسان زمانی می‌تواند دیگران را آزاد سازد که خود آزاد زیسته باشد. برخورداری آدمی از آزادی، متناسب با مواجهه شخصی و عمیقی است که او با حقیقت مطلق<sup>۱۲</sup> دارد. هدف ما در زندگی، همان طور که هلدنر کامارا بیان کرده، آن است که به انسانی مبدل شویم که همواره بر آزادی و آگاهی خود افزوده و دم به دم از همه صورتهای بردگی رهایی می‌یابد. چنین انسانی تا بدانجا در آزادی رشد می‌یابد که ژرف‌ترین آرزوهای انسانی خود را وانهاده، همچون برادر یا خواهر در خدمت دیگران قرار می‌گیرد.

در جوامعی که فاقد این نوع آزادی‌اند و نهادها و فرهنگها در تار و پود آنها ریشه دوانیده است، دستیابی به آزادی‌ای که بتواند به «حقیقت» نایل شود به صورت مبارزه‌ای دائمی و فرآیندی از بینش انتقادی جمعی و پایدار انسانی ظهور می‌کند. معنای این سخن آن است که اخلاق ارتباطات در ژرف‌ترین معنایش، فرآیندی از «خودآموزی» است؛ یعنی گرایش فرد به نقطه اوج

ارتباطات است، که محصولش سرازیر شدن اطلاعات نیست، بلکه از خود گذشتن برای «برقراری پیوند و ارتباط» با دیگران در راستای تشکیل «جامعه‌ای سرزنده» است.

این همه، نه تنها معنای اخلاق ارتباطات را روشن می‌سازد، بلکه زمینه را برای صداقت و تمامیت درونی که همان ارتباط گشوده در درون خویشتن است فراهم می‌سازد؛ و به این ترتیب روزنه‌ای را به سوی دیگران می‌گشاید که گرایش اصیل به گفتگو و ایجاد پیوندهایی چون همبستگی، مهمان‌نوازی، مشارکت و خدمت متقابل، از آن پدیدار می‌شود. این امر زمینه‌ای فراهم می‌کند تا بار دیگر نسبت به زندگی دیگران احساس حرمت کنیم و به ما می‌آموزد تا به «ارتباط رودررو» که سرانجام به عشق اصیل می‌انجامد، دست یازیم؛ عشقی که بتواند «حقیقت» را که آزادی ما از آن اوست، آشکار سازد و «آزادی» را که ما را در نیل به «حقیقت» یاری می‌رساند، به ارمغان آورد.

بزرگ‌ترین مشکل مونتو در این روزگار، فقر اقتصادی و بحرانهای عمیق سیاسی-اجتماعی است.

در این اوضاع و احوال، این پرسش مطرح می‌شود که ما چگونه در آفریقای امروزی به ارتباطاتی اصیل و حقیقی دست یابیم که از هر حیث، چه از حیث کلمات و چه از نظر علایم و نشانه‌ها، راه مستقیم را پی جوید. چگونه می‌توان جلوه‌هایی از همدردی را در میان مردم زنده کرد و از همه بالاتر، چگونه می‌توان به ارتباطاتی دست یافت که ویژگی آن حقیقت‌جویی و آزادی است؟ آیا هنوز هم می‌توان در جامعه مونتو که تا این حد درگیر مشکلات جدی است، امیدوار بود؟ آیا برقراری ارتباط در درون خانواده، اجتماعات به هم ریخته و جوامع خودمان که در اثر مبارزه سیاسی، از هم گسسته و سازمانهای دینی که مشحون از روحیه رقابت فرقه‌ای است، و بالاخره در شبکه‌های میان انسانی، برقراری ارتباط امکان‌پذیر است؟ آیا این نوع ارتباط می‌تواند در وسایل ارتباط جمعی که فکر و ذهن مونتو را دم به دم، با سیلی از کلمات می‌پوشاند، برقرار شود؟ با این وسایل جمعی که ما داریم، آیا می‌توان به «حقیقت»ی دست یافت که ما را «آزاد» سازد و به «آزادی»ی رسید که قادر به نیل به «حقیقت» باشد؟<sup>۱۳</sup> وظیفه خطیر اخلاق ارتباطات آن است که گونه‌ای از ارتباط را کشف کند که بر وضعیت آفریقای امروز استوار باشد و ارتباط‌هایی بخش برای سنت مونتو فراهم آورد.

آزادی کامل در این است که انسان بتواند از میان شرایط درهم تنیده بی‌شمار که جامعه و

اقتصاد مونتورا به هم ریخته است، دست به انتخابی روشن زند و از این طریق، عنصری از ارزش مطلق را در نسبیت ظاهری بافت اجتماعی-اقتصادی معرفی کند. اگر وظیفه خطیر انسان گرایی تأمین آزادی کارآمد برای انسان است، در این صورت انسان گرایی باید بدانند که چگونه می توان امکان گزینشی خاص را از میان شرایطی عینی که به ظاهر جبری و ظالمانه است، فراهم ساخت. به رغم تمامی مشکلات، چنین امکانی همواره موجود است. مشکل اینجاست که در بافت ساختارهای اجتماعی که علی الخصوص ظالمانه اند، چنانکه در مورد نظامهای سیاسی آفریقا اغلب چنین است، ما از توانایی اعمال حق انتخاب خویش غافلیم. بنابراین، ما باید در جستجوی راههایی باشیم که به مردم آفریقا کمک کند تا آگاهی روزافزونی نسبت به راههای جایگزین برای

آنچه به ظاهر توسط شرایط موجود، تعیین یافته تلقی می‌شود، پیدا کنند.  
 در این بافت است که مسأله چشم انداز فلسفی در مورد ارتباطات در آفریقای امروزی را باید  
 وظیفه اصلی فلسفه آفریقایی بدانیم.  
 پی نوشتها:

1. Cfr EBOUSSI-BULAGA F., La Crise du muntu: Authenticité africaine et philosophie. Ed. Présence africaine, Paris 1977, p.18.
2. Cfr. HOUNTONDJIP P. J., Sur La 'Philosophie Africaine'. Ed. Clé, Yaoundé 1980; EBOUSSI BOULAGA F., La Crise du Muntu, op.cit.
3. ELLUL, J., Le Système Technicien, Ed. Calmann-Levy, Paris 1977.
4. ELLUNGO, P.E., "La Philosophie Africaine Hier et Aujourd'hui" in Mélange de Philosophie Africaine, Théologie Catholique, Kinshasa 1978, p.25.
5. NOTHOMB, D., Un humanisme Africaine, Valeurs et pierres d'attente, Lumen Vitae, Bruxelles, 1969, p. 242.
6. Cfr, EBOUSSI BOULAGA F., Christianisme sans fétiche, révélation et domination, Ed. Présence Africaine. Paris, 1981.
7. TEMPELS, P., La philosophie Bantoue, Ed. Présence Africaine. Paris, 1961.
8. KIERKEGAARD S. A., La comunicazione della singolarità. Ed. Herbita, Palermo 1982, II.
9. Cfr. KIERKEGAARD S. A., op.cit.
10. Cfr MARTINI, M. C., Effatá "Apriti", Centro Ambrosiano, Milano 1991, III.
11. Cfr SENGHOR L. S., Liberté 3: Négritude et civilisation dl'universel, Ed. Seuil, Paris 1977.

۱۲. در واقع تمامی ادیان بزرگ جهان، خدا را به چشم حق و حقیقت مطلق نگریسته اند. گوهر تجربه دینی کسب حقیقت، این موهبت خداوندی، است؛ چنانکه یوحنا در انجیل می‌گوید «(...) اگر همان گونه که به شما گفتم زندگی کنید، شاگردان واقعی من خواهید بود و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد ساخت.» (یوحنا: ۳۱ و ۳۲)